

اهداف و روند سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول برای ایلات و عشایر

دکتر نفیسه واعظ^۱

چکیده

در تکاپویی که در آستانه به قدرت رسیدن پهلوی اول، برای چاره اندیشی توسعه نیافتگی ایران صورت گرفت، ایلات و عشایر ایران در معرض اتهام قرار گرفتند که با مرکزگریزی، تمرد، غارت و ستیزه های مداوم ایلی و عشیره ای ایران را دچار عقب ماندگی کرده اند. بنابراین در دوره پهلوی اول بر پایه سه اندیشه دولت سازی، ملت سازی و مدرن سازی اقدام به خط مشی گذاری برای ایلات و عشایر نمودند و پس از آرام سازی و خلع سلاح، اسکان و سلب قدرت از رؤسای آنان برای ساماندهی فرهنگی ایلات و عشایر چاره جویی هایی کردند.

این پژوهش قصد بررسی این موضوع را دارد که دولت پهلوی اول چه برنامه ریزی های فرهنگی ای برای ایلات و عشایر کرده و این برنامه ها و با

چه مقاصدی بوده است؟

اساس فرضیه پژوهش حاضر به این قرار است که در تکمیل سیاست

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد شهرضا vaezsh85@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۴/۱۰/۱۰

تاریخ تصویب: ۸۷/۷/۲۰

عشایری، سیاست فرهنگی برای ایلات و عشایر بر محور سیاست سلبی، متحدالشکل ساختن لباس مردان و تغییر پوشش زنان که از آن به نام فرهنگ زدایی یاد شده و سیاست ایجابی، ایجاد مدارس و دارالتربیت های عشایری، که از آن به فرهنگ سازی تعبیر شده، قرار گرفت.

از دید این پژوهش اهداف اساسی سیاست فرهنگ زدایی عبارت بود از:
۱. القای قدرت دولت مرکزی. ۲. از میان بردن مظاهر تکثر و تنوع. ۳. مدرن سازی و ستیز با سنت گرایی.

انگیزه های دولت از اجرای سیاست فرهنگ سازی به قرار زیر توصیف و تحلیل شده است: ۱. تربیت فرزندان ایلات و عشایر و تقویت خوی شهر نشینی در آنان. ۲. تربیت نیروی مبلغ و هوادار حکومت در بین ایلات و عشایر. ۳. گروگان گیری خوانین زادگان در مدارس عشایری.

یافته های این پژوهش نشان می دهد که بین سیاست گفتاری و سیاست کرداری دولت در این زمینه تفاوت وجود داشت و به علل نارسایی برنامه به ویژه عدم توجه به عامل زمان و شتابزدگی از سیاست فرهنگی دولت استقبال نشد، همچنین برنامه ریزی های فرهنگی دولت برای ایلات و عشایر اهداف دولت را تأمین نکرد و به دلیل، تصورات قالبی سیاستگذاران درباره زندگی ایلی و عشیره ای، کمبود اعتبارات، ریشه داری سنت های ایلی و خشونت مجریان به سیاست ناکام و غیر مؤثری تبدیل شد.

واژه های کلیدی: سیاست عشایری، فرهنگ سازی، فرهنگ زدایی،

پهلوی اول. دولت

مقدمه

در دهه های پایانی حکومت قاجار، یکی از موضوعات اساسی مورد بحث روشنفکران و نخبگان بررسی چرایی عقب ماندگی ایران و چگونگی پیشرفت و ترقی جامعه ایران بود. در بحث

چرایی توسعه نیافتگی ایران یکی از تیرهای اتهام به سوی ایلات و عشایر نشانه می رفت که بیش از یک سوم جمعیت ایران را تشکیل داده و با غارت و ستیزه های مداوم ایلی و بی نظامی و تمرکز گریزی کشور را به انحطاط کشانده بودند.

در برنامه های احزاب سیاسی دوره مشروطه در پاسخ به چگونگی دگرگون ساختن ایلات و عشایر، خط مشی پیشنهادی آنها این بود که باید ایلات و عشایر گردنگش را اسکان داد و آنان را خلع سلاح و ملزم به ترک زندگی چادرنشینی و تغییر شیوه معاش از دامداری به کشاورزی نمود تا مدنی و متجدد شوند و همه در زیر لوای وحدت و ملیت مشترک برای سرافرازی مملکت جانفشانی کنند.

اما نهضت مشروطه در استقرار نظم نوین و تحقق ایده های مشروطه خواهان موفق نشد و روند اصلاحات از هم گسیخت؛ از سوی دیگر اشغال ایران در جنگ جهانی اول تمایلات مرکز گریزانه قدرت های محلی و خودسری های ایلات و عشایر را شدت بخشید. ولی بار دیگر در آستانه دستیابی رضاخان به قدرت این فکر در بین روشنفکران و ثوری پردازان این دوره قوت گرفت که باید اصلاحات به تأخیر و تعویق یافته مشروطه را از سر گرفت. به سامان رساندن آرمان های ناکام دوره مشروطه بر عهده دولت تأخیری پهلوی افتاد.

به هر صورت بر اساس سه مبنای فکری دولت سازی، ملت سازی و مدرن سازی برنامه ریزی هایی در حوزه های مختلف طرح و تدوین شد. اما برنامه ریزی برای ایلات و عشایر که در این زمان به یک مسأله و دل مشغولی جدی برای دولت مدرن پهلوی تبدیل شده بود، بر سه رکن اساسی ۱. آرام سازی و خلع سلاح ایلات و عشایر ۲. سلب قدرت و قلع و قمع سران ایلات و عشایر ۳. اسکان گذاشته شد. (Avery, 1981: 7, 226)

با توجه به اولویتی که نوسازی ارتش و استقرار مجدد قدرت مرکزی در میان برنامه های تجدد طلبان در این دوره یافت، بدیهی بود که ابتدا برای تأمین امنیت و تحکیم پایه های قدرت جدید به آرام سازی ایلات و عشایر و خلع سلاح آنان همت شود و پس از یک سلسله اقدامات سیاسی و نظامی پر دامنه برای طرد و حذف خوانین و رؤسای ایلی، ایلات و عشایر را مجبور به اسکان نمایند.

پس از توفیق نسبی دولت در اعمال سیاست های فوق آن گاه دولت درصدد اجرای خط مشی خود برای نوسازی فرهنگی ایلات و عشایر برآمد.

در این پژوهش تلاش شده است اهداف و چگونگی اجرای سیاست فرهنگی دولت پهلوی برای ایلات و عشایر بررسی و ارزیابی شود. پرسش های اصلی این پژوهش به قرار زیر است:

دولت پهلوی اول برای رفع تعارض میان تداوم حیات ایلی و عشیره ای و منافع دولت مدرن در حوزه فرهنگ چه چاره جویی هایی نمود؟ و اهدافی که از اعمال سیاست فرهنگی برای ایلات و عشایر دنبال می کرد، چه بوده است؟

فرضیه

این پژوهش در صدد پاسخ گویی و اثبات این فرضیه است که دولت پهلوی اول در تکمیل خط مشی عشایری دو برنامه موازی فرهنگ زدایی و فرهنگ سازی را در بین ایلات و عشایر در پیش گرفت. در برنامه فرهنگ زدایی (سیاست سلبی) محور طرح بر تغییر لباس مردان و پوشش زنان و تغییر اسامی طوایف ایلی و عشیره ای و در برنامه فرهنگ سازی (سیاست ایجابی) محور طرح بر ایجاد دارالتربیت ها و مدارس عشایری قرار گرفت. اگر چه برنامه اول بر تعارض دولت و ایلات و عشایر افزود اما برنامه دوم در بلند مدت از شدت تعارضات کاست و در ارزیابی سیاست عشایری به برنامه ای یکسره نادرست، تردید ایجاد کرد.

در آستانه سلطنت پهلوی اول مجموعه ای از ضرورت ها، انتظارات و مخاطره ها که عبارت بودند از ضرورت توسعه اقتصادی، برقراری نظم و آرامش عمومی، انجام نوسازی و پایان بخشیدن به پراکندگی قدرت اندیشه، تشکیل یک دولت قوی متمرکز را فراهم ساخت. به مجموعه کوشش هایی که برای تحقق این اندیشه صورت گرفت «دولت سازی» گفته می شود.

در ایران با ظهور رضاشاه در صحنه قدرت نوعی از دولت مدرن به وجود آمد که نیروی عملیاتی برای بسترسازی و انجام دگرگونی های اجتماعی از جمله جامعه در حال گذار ایلات و عشایر را پدید آورد.

ساختار و تشکیلات دولت در ایران در این زمان دچار دگرگونی هایی شد و این دولت

دگرگون شده که با اصطلاحات «دولت بزرگ»، «دولت مدرن»، «دولت مطلقه» و... از آن یاد می شود، خود منشأ تکوین و بروز تغییراتی در ساخت و بافت ملت شد که از مجموعه تلاش های دولت برای ایجاد همگونی و همسان سازی جامعه متکثر ایران و تحکیم مبانی و هویت ملی به «ملت سازی» تعبیر می شود.

ملت سازی نیز جز از راه «مدرن سازی» امکان پذیر نبود و دولت با هدف بازسازی هویت ایرانی متجدد نوسازی را آغاز کرد. دولت پهلوی اول از راه گذشته زدایی مانند لغو القاب و مناصب پیشین، تغییر اسامی و بافت شهرها و با دگرگون سازی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به اجرای پروژه مدرن سازی اجباری اهتمام ورزید. در این میان ایل زدایی اولین و نمادی ترین کوششی بود که برای تفکیک سیمای ایران نوین از ایران قدیم در دستور کار قرار گرفت و با سرعت و شدت در سال های نخست پادشاهی آغاز شد و در سال های بعد تداوم یافت.

تأملی در بیانات و عملکرد دست اندرکاران سیاست عشایری بر ما معلوم می سازد که مثبت اندیش ترین آنها نیز استنباط و تصور دقیق و جامعی از عناصر سازنده فرهنگ ایلات و عشایر نداشته اند و همین امر بر شکل و ماهیت سیاستگذاری و اجرای هر نوع برنامه ای برای ایلات و عشایر اثر می گذاشت.

در متن اعلامیه ای که در سال ۱۳۰۶ فرمانده لشکر شرق، سرتیپ امان الله جهانبانی خطاب به ترکمن های شرق ایران منتشر کرد آمده است که روز «قصاص تمام شد که ارتش باتوپ و مسلسل به سراغ ایلات می رفت؛ امروز، روز برادری و دوستی و دوران عطوفت شاه است و قبيله ها و آق سقال های (ریش سفیدان ترکمن های کوچ نشین) باید بدانند که اعلیحضرت همایونی مرا برای پدید آوردن فرهنگ و تمدن از راه اسکان دادن ترکمن های کوچی مأمور کرده اند. فرهنگ و تمدن از رهگذر گشودن آموزشگاه ها و تکامل شکل زمینداری و از رهگذر پیشرفت اقتصادی به دست خواهد آمد. من برای اجرای هر چه زودتر این مسائل به اینجا آمده ام.» (لوگاشوا، ۱۳۵۹: ۱۴۲)

در متن فوق برخی از گمان ها و تصورات نادرست دولت پهلوی اول درباره ایلات و عشایر

انعکاس یافته‌است، نخست اینکه ایلات و عشایر را فاقد فرهنگ تلقی می‌کردند، حال آنکه هیچ قوم و گروهی را نمی‌توان بی فرهنگ دانست؛ چه آنها به آداب و رسوم عمل می‌کنند، عادات و اعتقاداتی دارند و به زبان خاصی صحبت می‌کنند که همه اینها فرهنگ آنان را تشکیل می‌دهد. به این قرار قوم و گروه بی فرهنگ وجود خارجی ندارد. ولی برخی از اقوام و گروه‌ها از فرهنگ والاتری برخوردارند؛ یعنی عناصر سازنده فرهنگ آنها از اعتبار و جامعیت و مبانی عقلی در نزد خردمندان سایر ملل و امم برخوردار است (مثل زبان، باورها و اعتقادات) و زندگی برخی از اقوام و گروه‌ها بایک فرهنگ بسته عجین شده است.

به این ترتیب، یک پیشداوری و تصور نادرست جامعه شهری درباره عشایر این بود که ایلات و عشایر موجودات خالی از ذهن و بی فرهنگی هستند که دولت متمرکز مدرن وظیفه دارد مثل سایر اقدامات مدنی برای آنها فرهنگ بیافریند.

دوم آنکه عمده‌ترین شیوه تغییر فرهنگی را از راه مدرسه سازی دانسته‌اند، حال آنکه نظام نوین آموزشی فقط یکی از راه‌های فرهنگ سازی به شمار می‌رود که اگر ملاحظات فرهنگی لازم و دقیقی در برنامه ریزی و اجرای آن صورت نگیرد به کج فهمی و استنباط‌های ناروا در گروه هدف (مخاطب) منجر می‌شود.

سوم اشاره به اینکه من برای اجرای هر چه زودتر این مسائل به اینجا آمده‌ام، نشانگر یکی دیگر از تصورات خام درباره مسأله ایلات و عشایر بود که به سرعت می‌توان زندگی ایلات و عشایر را دگرگون ساخت؛ حال آنکه رسوم، باورها و سنت‌ها ریشه در تاریخ زندگی ایلات و عشایر داشت و شامل نحوه گویش، پوشش، شیوه معاش، آداب ازدواج و سوگواری، جنگ و صلح و به طور خلاصه عرف و عادت در عشایر می‌شود و یک روزه به وجود نیامده بود که خیلی زود با ضرب و زور چند اعلامیه و بخشنامه دولتی و با اتکا به مأموران انعطاف‌ناپذیر به کلی از صحنه روزگار محو شود.

سیاستگذاران در برنامه خود از این نکته غفلت کردند که بی‌اعتنایی به عامل زمان برای حل مسائل ریشه دار و کم توجهی به شیوه مناسب حل مسائل، در واقع با آرمان‌گرایی، هر نوع ایده جذابی را در مرحله عمل ناموفق می‌ساخت.

- سیاستگذاران آن دوره به ندرت و کمتر به مؤلفه‌های فرهنگی اثرگذار در زندگی ایلات و عشایر توجه نشان می دادند؛ مؤلفه‌های فرهنگی که مهم آن عبارت بودند از:
- ۱- انحصار نهادهای تعلیم و تربیت به خانواده و در مراکز و جایگاه‌های معین؛
 - ۲- فایده بخش بودن اطلاعات تجربی و عملی در بین ایلات و منزلت والای ریش سفیدان؛
 - ۳- جایگاه ویژه عادات در زندگی روزمره ایلات؛
 - ۴- تکیه بر اساطیر و افسانه‌ها؛
 - ۵- ویژگی‌های انسان خوشبخت ایلی عبارت است از: نیرومند، جنگجو، مقاوم، ثابت قدم، هوشیار، بلند نظر، اطاعت صادقانه از قهرمان قوم، تیراندازی ماهر و مراقب مرزهای قومی، قبیله‌ای و ملی بودن. (شعبانی، ۱۳۷۹: ۸۰ تا ۷۶)
- به نظر می آید اگر آگاهی‌های فوق درباره مشخصه‌های فرهنگ ایلات مورد توجه سیاستگذاران این دوره قرار می گرفت از میان دو سیاست ایجابی و سلبی اساس برنامه خود را بر سیاست سلبی نمی گذاشتند و از زمینه‌ها و پتانسیل‌های درونی و موجود در فرهنگ ایلی برای دگرگونی‌های مورد نظر دولت بهره می گرفتند.

سیاست فرهنگی زدایی

سیاست‌های فرهنگی دگرگون سازانه‌ای که دولت پهلوی برای ایلات و عشایر در نظر گرفت و اجرا کرد در محورهای زیر خلاصه می شود:

الف) سیاست متحدالشکل کردن لباس مردان و تغییر پوشش زنان ایلات و عشایر، ب) ایجاد دارالتربیت و مدارس عشایری.

الف - سیاست متحدالشکل ساختن لباس ایلات و عشایر

یکی از ارکان سیاست فرهنگی رضاشاه بر پایه همشکل گرایی قرار داشت که به معنای از میان بردن نشانه‌های چندگانگی از راه ایجاد تغییرات ظاهری با زور، مثل اجبار به در بر کردن لباس متحدالشکل برای مردان و برداشتن حجاب از سر زنان بود. بنابراین دولت برای رسیدن به

مقصود در این زمینه قانون متحد الشكل شدن لباس و کلاه را در سال ۱۳۰۷ در مجلس شورای ملی به تصویب رساند.

تصمیم‌گیری دولت پهلوی برای متحد الشكل ساختن ایلات و عشایر از سطوح دو گانه (داخلی و منطقه‌ای) تأثیر پذیرفت. در سطح منطقه‌ای ایران از دو کشور همسایه روسیه و ترکیه در این زمینه الهام گرفت. خیلی پیش از آنکه پهلوی بر تاج و تخت کیانی در ایران دست یابد، پطر کبیر در روسیه سیاست یکسان سازی لباس (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۲۰) را در جامعه کثیرالقوم روسیه مورد توجه قرار داده بود و همزمان بارضاشاه، همتای پراگماتیست او کمال آتاتورک در ترکیه، اقلیت‌های قومی از جمله «کردها را از پوشیدن لباس ملی» (ارفع، ۱۳۸۲: ۷۹) باز داشته بود.

در سطح ملی سیاست متحد الشكل به عنوان یک اقدام تجدد طلبانه از پشتیبانی شورانگیز روشنفکران آن دوره برخوردار بود، چنانچه دانش اصفهان از نشریات مدافع اقدامات مدرنیسمی پهلوی، اقدامات اصلاح طلبانه پهلوی اول را مقدس و مخالفان متحد الشكل را «مفسد» (دانش اصفهان، ۷ آبان ۱۳۰۹: ۱۰۳) دانسته و اظهار داشته بود:

«ما معتقدیم اصلاحات به هر دست و اسبابی در مملکت شروع شود مقدس و قابل تقدیر است و بایستی طبقات منورالفکر متفقاً در حصول این آروزی عمومی کمک کنند، دخول اصلاحات و تجدد دیگر تفسیر لازم ندارد» (همان، ۸۳). در این سطح پیش و بیش از آنکه سیاستگذاری دولت، مبانی و ملزومات «مدرن شدن» را به کار بندد، برای تحقق استراتژی فرمالیسم به تاکتیک «مدرن ساختن» (واعظ، ۱۳۸۳) الزامی گرایش پیدا کرد.

اجرای قانون یکسان سازی لباس های ایلات و عشایر تحت الشعاع شرایط ژئوپولیتیک مناطق ایلی (دور و نزدیکی به مرکز، امکان دسترسی به ایلات، اهمیت جغرافیایی منطقه) و متصدیان و مجریان سیاست عشایری (اراده، انعطاف یا بالعکس خشونت مجریان) قرار می گرفت.

دولت در الزامی کردن این سیاست تا آنجا پیش رفت که کدخدایان و ریش سفیدان مناطق اسکان یافته را ملزم می کرد از سوی طایفه تحت نظر خود (به س.ا.م.ا، سند ش ۲۹۱۰۰۰۹۱۶، ش ف ۰۰۰۷۰۰۰۳) برای متحد الشكل شدن لباس تعهد بدهند. تا این گفته میشل فوکو درباره اقدامات تجدد طلبانه دولت پهلوی مصداق پیدا کند که «تجدد سلطه جدیدی را به ارمغان

می آورد.»

در متن چند ماده‌ای قانون «اتحاد لباس» هیچ استثنایی در رده طبقات هشت گانه‌ای که در ماده دو از مقررات قانون اتحاد لباس مستثنی شده بودند، برای ایلات قائل نشده و فقط مدت اجرای آن را برای ایلات در دوره طولانی‌تری پیش بینی کرده است.

در ماده چهارم این قانون که تلویحاً به ایلات و عشایر مربوط می‌شود آمده است: «این قانون در شهرها و قصبات از اول فروردین ۱۳۰۸ و خارج از شهرها در حدود امکان عملی شدن آن به شرطی که از اول فروردین ۱۳۰۹ تجاوز نکند به موقع اجرا گذارده خواهد شد. (ناهدید، ۸ دی ۱۳۰۷: ۲)

همزمان با قانون متحدالشکل کردن، پوشش زنان و مردان لر در نشریه ناهید این گونه به تصویر کشیده شده است؛ «... چادر هیچ معمول نیست ولی به واسطه ورود قشون و رفت و آمد زنان شهرهای دیگر متموله‌ها چادر و کفش دارند ولی کلاقی سر جای خود باقی است و شبیه به سبد بزرگی است که زیر چادر گذارده باشند. لباس مردان - قبا سرداری و کلیجه است شلوار آنها خیلی گشاد است... زنان چادرنشین و کوهستانی چادر و کفش ندارند. (ناهدید، ۳ مهر ۱۳۰۷: ۲۰)

حال اگر این تصویر را در کنار گزارش روند موفقیت‌آمیز سیاست یکسان سازی لباس لرها به وسیله رزم‌آرا در کنار هم بگذاریم، میزان قلب واقعیت و اغراق گویی سیاستگذار - مجری سیاست عشایری آشکار می‌شود. رزم‌آرا درباره این ماجرا می‌نویسد:

«آبادی‌های الوار صورت مرتبی به خود گرفته و حتی الوار لباس های متحدالشکل را در بر نمودند، به طوری که کلاه‌های دوره دار در لرستان برای اولین مرتبه رواج یافت. تمام الوار با میل و رغبت [؟] آن را به سر گذارده و سلام برای اولین مرتبه رواج یافت.» (رزم‌آرا، ۱۳۸۲: ۹۰)

کمابیش سیاست اتحاد لباس بین ایلات، کرد، عرب، بلوچ به اجرا درآمد که در زیر به روند آن اشاره می‌شود.

در بخشنامه (سازمان اسناد ملی ایران، سندش ۲۹۰۰۰۴۶۸۸. ش. ف ۱۳۰۱۳۷، ۰۰) وزارت

۱. از این پس سازمان اسناد ملی ایران سند شماره... شماره فیش... را به اختصار س. ا. م. ا. سندش... س. ش... خواهیم آورد.

همچنین یاد آور می‌شود که برخی از اسناد فاقد شماره فیش است.

داخله به ایلات خراسان بر امر اجرای نظامنامه قانون متحد الشكل شدن لباس حتی در باره ایلات وعشایر تأکید شده و در متحد المالی که در ۱۱ تیر ماه ۱۳۱۵ باعنوان محرمانه به خراسان رسیده ذکر شده بود که «... حسب الامر عشایر هم نباید چادر استعمال کنند و با لباس معمولی خود باشند.» (خشونت و فرهنگ اسناد محرمانه کشف حجاب ۱۳۲۲-۱۳۱۴، ۱۳۷۱: ۱۸)

همچنین والی ایالت خراسان در نامه محرمانه‌ای به تاریخ ۱۳۱۶/۱/۷ خطاب به ریاست وزرا به استناد تلگراف حاکم منطقه کردنشین کلات، از ملبس شدن زنان کرد کلات به «لباس شهری» (س.ا.م.، سند ش ۲۹۰۰۰۶۶۲۸ ش. ف ۰۰۱۱۰۰۶۲) و ترک لباسهای ایلیاتی و برقراری جشن به همین مناسبت خبر می‌دهد.

بنا به اظهار نشریات دولتی قانون یکسان کردن لباس در مورد ایلات بلوچ نیز اجرا شد، حتی سردار دوست محمدخان بلوچ که سال‌ها اسباب زحمت دولت شده بود، ناگزیر شد در دورانی که در تهران تحت الحفظ به سر می‌برد، به ویژه وقتی به دیدار رضاشاه می‌رفت، «عمامه و لباس بلند» (اطلاعات، ۱۱ دی ۱۳۰۸: ۲) خود را با پوشش دولتی عوض نماید و به اظهار نشریه ناهید، که لحظه‌ای از ستایش کورکورانه این دوره باز نمی‌ایستاد آقای دوست محمد خان بعد از یک مرتبه شرفیابی لباس بومی بلوچی خود را که فوق العاده بد ترکیب و مضحک بود عوض کرده و به لباس متحدالشکل ملی بیرون آمدند و در موقع شرفیابی مورد الطاف شاهانه واقع گردید. (ناهید، ۳ اردیبهشت ۱۳۰۸: ۳)

گزارش‌هایی که نایب‌الحکومه بانه برای حاکم کردستان و او برای وزیر داخله درباره وضعیت اجرای قانون متحد الشكل ساختن لباس در کردستان ارسال کرده متضمن این ادعاست که اهالی بانه مایل به اجرای خط مشی فرهنگی دولت هستند اما به خاطر مخالفت روحانیون از اجرای آن بیم دارند و «تکیه کلام اهالی بانه این است که علمای پشتداری برای لباس پهلوی فتوی قتل ما را داده‌اند» (منظور الاجداد، ۱۳۷۱: ۲۱۰).

مجدداً در شهریور ماه ۱۳۰۸ حاکم کردستان برای وزارت داخله نوشته است که چون اکنون در کردستان آرامش کامل حکمفرما است و «محظوراتی هم که در نقاط مجاور بوده است مرتفع گردیده (احتمالاً اشاره به مخالف پشتداری‌ها با متحد الشكل شدن) موقع را مناسب دانسته و به

نایب‌الحکومه دستور دادم با کمال متانت و ملایمت در اجرای قانون مزبور شروع به اقدام نماید». و وزیر داخله نیز در حاشیه این نامه محرمانه، نوشته است «اقدام به این کار حتی الامکان با ملایمت و آرامش پیشرفت کند و فشار به مردم وارد نیاید و شکایت تولید نشود بهتر است».

اما به رغم آنکه حکمران کردستان و وزیر وقت داخله بر اجرای ملایم سیاست عشایری تأکید می‌کردند، عرض حالی از شصت و سه نفر اهالی بانه موجود است که از مجریان این سیاست تقاضای انعطاف و رعایت حال و تدریجی عمل نمودن این سیاست را داشته‌اند. در این عرض حال اهالی به یادآوری مصائبی که از جنگ جهانی اول به بعد بر سر آنها آمده پرداخته و آنگاه اظهار نموده‌اند: «آن وقت با بودن این همه عسرت که سراز قدم نمی‌شناسیم، از طرف آقای حکمران بانه حکم اکید صادره به متحد الشکل شدن لباس امر می‌فرمایند» و بعد اظهار امیدواری کرده‌اند که به آقای حکمران گوشزد شود سخت‌گیری ننموده به درستی به مهلت [داده شده به ما] تا آخر ۱۳۰۸ (رفتار کرده) واحکام آن را به جریان اندازند تا یک مشت ملت ستم‌دیده پریشان‌تر نشده و به هر دست و پازدنی باشد، خورده خورده مثل سایر نقاط جلو بیایم.» (منظور الاجداد، ۲۱۵)^۱

در تقاضای فوق سیاست گفتاری دولت مبنی بر ملایمت و ملاحظت در اجرای سیاست متحد الشکل شدن لباس ایلات کرد زیر سؤال رفته و متصدیان و مجریان در سیاست کرداری متهم به غرض ورزی، موقع‌شناسی، شتابزدگی و قاطعیت بی‌مورد شده‌اند.

نمونه دیگر از تناقض گویی‌های دست‌اندرکاران سیاست متحد الشکل شدن در قبال ایلات و عشایر کرد را می‌توان از تلگرافی که فردی به نام ضیایی درباره اخبار سنقر برای تهران ارسال نموده، مشاهده کرد. در این تلگراف آمده است:

«دو روز قبل در اداره حکومتی دعوتی از بقیه معممین سنقر که هنوز متحد الشکل نشده بودند شد، بیاناتی راجع به محاسن لباس جدید ایراد، عموماً با کمال میل متحد الشکل شده‌اند. (همان، ۲۱۵)

تأمل در تاریخ تلگراف (۱۳۱۵/۲/۱۴) و انطباق آن با محتوا، خلاف گویی‌های تلگراف زنده

۱. موضوع سند عرض حال اهالی بانه است که در دفتر ثبت وزارت داخله تاریخ ۱۶/۲/۱۳۱۵ ثبت شده است.

را روشن می‌سازد، چرا که کردهایی که هفت سال پس از تصویب قانون متحد الشکل همچنان بر مخالفت خود پایدار بوده‌اند، چگونه با شنیدن یک سخنرانی آن هم در یک مکان دولتی دست از مقاومت خودبرمی‌دارند و با کمال میل، برنامه دولت را می‌پذیرند؟

در تلگراف اغراق آمیز و کلیشه‌ای دیگری که از والی کردستان به رئیس الوزرا در ۱۳۱۵/۱۰/۱۱ برای اثبات خوش خدمتی والی ارسال شده بود، صحبت از پیشرفت «نهضت تجدد نسوان» در کردستان به خاطر تشویق‌های لازمه والی و میل کردها به اطاعت از اوامر دولتی شده و اینکه «امروز عده‌ای از خوانین خانواده‌های وزیری و معتمدی و وکیلی و حییبی و سنندجی و اردلان با لباس تجدد و بدون پرده بیرون آمده‌اند» (خشونت و فرهنگ اسناد محرمانه، کشف حجاب ۱۳۲۲-۱۳۱۴: ۲۳۰. تلگراف) و در تلگراف دیگری از پیشرفت نهضت تجدد در کردستان با اشاره به اضافه شدن خانمهای طوایف کرد سادات و بابان به جمع کسانی که با «لباس تجدد» (همان، ۲۳۰) از خانه بیرون آمده‌اند خبر داده شده است.

سلب هویت ایلی از طریق الزام (به ترک لباس بومی) و هم شکلی با سایر ایرانی‌ها درباره سرداران کرد نیز به اجراء آمد. سهل است که آنان در تنگنای بیشتری برای هماوایی با شرایط نوین قرار می‌گرفتند، چنانکه سردار مقتدر رئیس ایل سنجابی در ایامی که به دستور دولت در تهران به سر می‌برد، مجبور به پوشیدن «لباس اروپایی» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۱۸۳) می‌شود لباسی که به نظر ویپرت بلوشر، سفیر آلمان در ایران به تنش زار می‌زد و از نظر بلوشر سردار مقتدر با آن سر و وضع هیچ نشانی از سردار مقتدر «قدیم» را با خود نداشت.

بنیادهای فکری و اهداف دولت از سیاست یکسان سازی لباس

دولت سازی، ملت سازی و مدرن سازی سه پایه فکری بنیادی سیاست عشایری را در دوره پهلوی تشکیل می‌دادند. انگیزه‌های دولت در طرح و اجرای سیاست فرهنگی از اهداف کلی سیاست عشایری جدایی‌ناپذیر است. به بیان ساده سه هدف اساسی دولت از برنامه متحدالشکل

۱. تاریخ تلگراف ۱۴/۱۰/۱۳۱۴، نمره تلگراف ۱۳۲ و به امضا شمس‌ملک آرا است.

لباس ایلات و عشایر را می توان در القای قدرت دولت مرکزی بر ایلات و عشایر، امحای وجود افتراق در کشور و رسیدن به یکپارچگی ملی، گذشته زدایی و سنت زدایی از طریق الزام به پوشش لباس جدید خلاصه کرد.

دولت تمرکز گرای پهلوی برای القای قدرت دولت نوین به هر دستاویزی دست می یازید تا به پندار خود اصلاحات را تا دورترین حدود مملکتی گسترش بدهد، یکی از این راه ها می توانست تحمیل اراده دولت مرکزی به تغییر لباس بر ایلات و عشایر باشد.

فردی به نام رستگار، که جریده ناهید مدعی است او طیب مخصوص اطفال بوده و خاطرات سفر دومانه او به لرستان را به چاپ رسانیده، در ذکر خاطرات سفرش به این مطلب اشاره می کند که «سرکردگان و کدخدایان طوایف الوار با آن هیاکل غریب و عجیب بارش های بلند و کلاه های بزرگ» که تا چند سال قبل هر یک از آنها سرکرده جمعی «غارت گر خونخوار بوده و دست خود را هیچوقت برای احترام نماینده دولت به سینه نگذاشته بودند» (ناهید، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۸: ۲) اکنون مطیع و آرام شده اند. بدینسان دولت به بهانه ملزم ساختن این سرکردگان و زیردستان ایلی آنها به تغییر لباس، قدرت خود را بر آنها تحمیل می کرد و در صورت سرپیچی آنان از اوامر و نواهی دولت، ایلات مجازات سختی شده و آنگاه طعم قدرت متمرکز جدید را در ذائقه نافرمان خود به تلخی حس می کردند.

یکی دیگر از پشتوانه های سیاست عشایری آن بود که باید ملتی متحد و یکپارچه ساخت و در پندار آن دولت وجود پوشش ها، گویش ها و آداب و رسوم مختلف در بین ایلات و عشایر در راه یکی شدن مردم ایران باز دارندگی می کرد و لذا برای چاره جویی سیاست سلبی طرد هویت های متکثر ایلی و عشیره ای را در پیش گرفتند و اقدام به متحدالشکل سازی لباس ایلات و عشایر نمودند. انگیزه ملت سازی دولت پهلوی از طریق اعمال سیاست متحدالشکل شدن را می توان با استناد به تحلیل شورش عشایری فارس (شورش که یکی از علل آن اعتراض به اعمال سیاست متحدالشکل کردن لباس بوده است) در روزنامه اطلاعات بیان کرد. در این مقاله پس از آنکه شرحی درباره لباس مردان و زنان قشقایی ارائه می شود، هدف از تغییر لباس ایلات و عشایر را تقویت بنیان ملی دانسته و اظهار داشته است: «... یکی از نیات اعلیحضرت شاه تهیه لباس ملی متحد

الشکلی برای تمام اهالی مملکت بود تا از این راه وحدت ملی را تسریع و دربین عناصر مختلف این مملکت حس ملیت و یا به عبارت اخیری فکر وطن را ایجاد نماید.» (اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۰۸:

(۲)

دیگر نشریات دوره پهلوی نیز همصدا با روزنامه دولتی اطلاعات یکی از اهداف دولت پهلوی اول را از اصرار بر اجرای سیاست متحدالشکل شدن، کمک به مقاصد ملی دانسته و برجسته ملی بودن این سیاست تأکید می‌ورزیدند. برای نمونه جریده سیاسی اجتماعی ناهید با بیان بسیار جانبدارانه‌ای از برانداخته شدن ملوک الطوائفی و برگزاری جشن در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم برای «تغییر کلاه و متحدالشکل شدن لباس» خبر داده و اینکه فردی به نام شیخ علی اکبر مسأله گو چگونه با «نطق مؤثر و مفرح» خود مردم را به ترک عادت فراخوانده و فایده متحدالشکل لباس را در این دانسته است که «... نقارها و دوئیت‌ها و نفاق فعلی از میان مسلمین مرتفع [می] آگردد و سبب می‌شود همه ما خودمان را یک ملت و یک نژاد بدانیم و خارجی‌ها دیگر نتوانند به وسیله اختلاف لباس و اختلاف قیافه و شکل بین مسلمان‌ها فتنه کنند.» (ناهید، ۳۰ مهر ۱۳۰۷: ۳)

به نظر می‌رسد نشریه ناهید آرمان و خواست خود را در پوشش یک خبر تنظیم کرده است، چه به راستی چه کسی می‌تواند باور کند در مکان مقدسی چون حضرت عبدالعظیم در جمع زوآر آن زمان، فردی به تعبیر دور از ذهن نشریه ناهید «یک مسئله گو»، که وظیفه اش روشن بوده در باره فواید ملی اتحاد لباس به موعظه بپردازد.؟!

علاوه بر دوفکر یاد شده، در طرح و اجرای سیاست فرهنگی برای ایلات و عشایر، اندیشه وانگیزه مدرن سازی نیز تأثیرگذار بود. به نظر می‌آید هدف دولت از کشاندن پای ایلات و عشایر به دایره این سیاست مدرن سازانه آن بود که در ظاهر هم که شده نشانه‌های سنتی بودن و تعلق به گذشته زدوده شود و «در فرایند تصمیم‌گیری برای نوساختن ایلات از دیدگان دولت گویی هر آنچه که به گذشته تعلق داشت به صرف دیروزی بودن مطرود و مذموم و هر آنچه به حال و آینده تعلق داشت به صرف امروزی و نوبودن خوشایند تلقی می‌شد و در ورای همه آن نوساختن‌ها دولت اراده خود را در جهت گذشته زدایی» (واعظ، ۱۳۸۳: ۱۷) بر ایلات و عشایر تحمیل می‌کرد. در سرزمینی که به اعتقاد دنسترویل (سرکوبگر نهضت جنگل)، «ظاهر سازی» (دنسترویل، ۱۳۶۱:

۱۷۷)، نقش عمده را در پیشرفت کارها ایفای کرد، شاید دولت نیز در پندار خود چندان راه را به خطا نرفته بود که با تغییر لباس، حداقل به القای نوسازی در دور افتاده‌ترین مناطق قلمرو خود دست می‌یابد.

استیصال ایلات و عشایر را در برخورد با مجریان ناشکیبای سیاست عشایری را می‌توان از گزارش گردشگری انگلیسی به نام فریاری استارک دریافت که شاهد عینی اجرای سیاست مدرن سازانه رضاشاهی در بین ایلات و عشایر لر بوده است. استارک آن شیوه‌های تحقیرآمیز را چنین وصف می‌کند: «... وقتی در جایی استراحت می‌کردیم مأموری در یکی از چادرهای مجاور می‌نشست و لرها را یکی پس از دیگری وارد و مویشان را کوتاه می‌کرد. این بیچاره‌ها از نو باقیافه‌ای شرمنده به نزد ما مراجعت می‌کردند» و اشاره می‌کند که در بخشنامه صادره از پایتخت برای لرهای لرستان اولتیماتوم داده بودند که «... ظرف پنج روز مردم لرستان به لباس تازه ملبس و ریش‌ها را تراشیده باشند؛ زیرا موی بلند با ظاهر آدم‌های شهری ناسازگار است.» (استارک، ۱۳۴۶: ۱۶)

بر پایه همین افکار و اهداف، برای مسعود کیهان به عنوان یک نظامی معجری سیاست عشایری جای تأسف بود که چرا بختیاری‌ها در سال ۱۳۰۶ با «عدم مراوده و آمیزش با سایر اهالی ایران غالباً آن رسوم باستانی خویش را محفوظ داشته‌اند» (کیهان، سال ۱۳۰۶: ۲۹۹) و با مدح قریب به ذمی از «لباس و لهجه و عقاید و رسوم (بختیاری‌ها) که به اقوام قدیمی و اصیل این سرزمین شبیه‌اند» (همان، ۲۹۹) یاد می‌کند.

غلبه افکار و اشتیاق‌های مدرنیستی در این دوره، صاحبان نشریات را بر آن می‌داشت از لباس سنتی ایلات و عشایر به عنوان «عادت زشت» یاد کرده آنان را سرزنش کنند که در «دور علم و هنر، موهوم پرستی را ترک کنند» (حبل‌المتین، ۲۹ بهمن ۱۳۰۸: ۲۲) تا از قافله تمدن‌باز نمانند.

در نهایت درباره فرجام نیت و اهداف دولت پهلوی از اقدام به متحدالشکل کردن لباس ایلات و عشایر می‌توان گفت دخالتی که رضا شاه در این موضوع نمود و تندخویی و بی‌خردی که ماموران زمخت او در اجرای این سیاست از خود بروز دادند، سبب شد روشنفکران معاصر رضا شاه شاهد به لجن کشیده شدن یکی دیگر از ایده‌های خود به وسیله یک دولت خودکامه کژ رفتار

شوند، چرا که بر هیچ خردورزی پوشیده نبود که کاهش یا تعدیل تفاوت‌ها و وجوه افتراق در یک کشور تا چه اندازه به انسجام و استحکام یک دولت ملی مدد می‌رساند. ولی چه سود که رشته کار به دست دولت مطلقه‌ای افتاده بود که به زور بخشنامه‌های شکنجه‌آمیز قصد ایجاد یک سیاست دگرگون سازانه را در بین ایلات و عشایر داشت.

مقابله جویی با سیاست متحد الشکل ساختن لباس ایلات و عشایر

از آنجایی که بنیاد این خط مشی دولتی بر الزام به پوشیدن لباس غربی (کت و شلوار) در ۱۳۰۷ و در ۱۳۱۴ به سرگذاشتن کلاه لبه دار پهلوی به جای کلاه‌های لبه دار نمادی قرار گرفته بود، قابل پیش بینی بود که این برنامه دولتی دست کم به لحاظ روانی تولید مقاومت و مخالفت نماید. در تحقق سیاست فرهنگی دولت در قبال ایلات و عشایر نیز تمرکز دولت بر سیاست سلبی بود و مجموعه‌ای از منع‌ها و نواهی را بر آنان تحمیل کرد و تحت نام متحدالشکل ساختن هر نوع نشانی از تنوع ممنوع اعلام شد.

در این برنامه به جنبه‌های اقتصادی و کاربردی لباس سنتی ایلات و عشایر که به دست خود و با استفاده از صنایع دستی تهیه می‌کردند بی توجهی صورت گرفت و ایلات را به بازار متکی به خارج وابسته ساخت و استقلالشان را متزلزل کرد. تنها تصور اینکه چگونه چوپان بختیاری و یا قشقایی می‌بایست با کت و شلوار غربی سر در پی گوسفندان بگذارد، سخت طنزآمیز خواهد بود و بی محتوایی یک برنامه ریزی فرم‌گرایانه برای ایلات و عشایر را معلوم می‌سازد و دولت پهلوی را در جایگاه معامله گر مغبونی به ما می‌شناساند که در انجام معامله تنها به آنچه که به دست می‌آورد می‌اندیشید نه به آنچه که از دست می‌داده است. پی‌یردیگار اقدامات فرهنگ زدایی دولت را در مورد ایلات یک «شکست کامل» (دیگار، ۱۳۸۲: ۴۰۰) برشمرده چرا که ایلات بلافاصله پس از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و خروج رضاشاه به سبک زندگی و پوشش گذشته خود بازگشتند.

در مخالفت با این برنامه دولت در دوره رضاشاه ایل بختیاری، اعراب بنی طرف و کردها مقاومت‌هایی کردند که به چندمورد آن به اختصار اشاره می‌شود. در همان سال نخست اجرای

این سیاست در بین طایفه عرب بنی طرف، اعتراضی صورت گرفت که سپهبد فرج الله آق اولی آن طغیان را که بر اثر تغییر لباس به وجود آمده بود را سرکوب کرد و به گفته خودش «تمامش کرد». (صفائی، ۱۳۵۴: ۴۵)

بختیاری ها نیز در ماجرای تصرف شهر کرد در تیرماه ۱۳۰۸ اعلام کردند که «هر کس کلاه پهلوی داشته باشد به جریمه و حبس دچار می شود» (صیدائی گل سفیدی، ۱۳۶۹: ۲۸) و پس از آن در یک دهن کجی آشکار و مواجهه جویانه با سیاست دولتی عبا و عمامه، شلوار و کلاه لری را رواج دادند.

برنامه تغییر لباس در میان عشایر بویراحمدی با مقاومت وعدم توفیق روبرو شد، بخشی از مبارزه فرهنگی بویر احمدی ها در قبال برنامه یکسان سازانه دولت پهلوی در قالب اشعاری محلی از زبان یک زن بویراحمدی، ماندگار شده است که:

آسمن تودُوز بو ور زمین کپ و تاکن

وُم ایگن پهلالت بُر شلوار و پاکن

ای آسمون شکاف بردار و ای زمین دهن بگشا

که به من می گویند موهایت را ببر و شلوار به پاکن

یا مرد بویر احمدی این اشعار محلی مخالف دولت را زمزمه می کرد:

کت کوتاه، شلوار بلند، داره تماشا

ای خدا زیر واروکن تخت رضاشاه

کت کوتاه و شلوار بلند تماشایی است

ای خدا تخت و تاج رضاشاه را زیر و روبکن

(موسایی، ۱۳۶۷: ۳۳)

اما مقابله جویی با سیاست تغییر لباس به ایلات و عشایر عرب ولر محدود نماند و کردها نیز بنا به تعبیری به قیام مسلحانه (افخمی، ۱۳۶۸: ۹) علیه خواست دولت پهلوی مبادرت ورزیدند، ماجرا به این منوال بوده است که عشایر مرزی منگور به رهبری پیشوای مذهبی مورد احترام خود (ملاخلیل گورنومه) به قیام مسلحانه علیه دولت دست زده و ایل کورک سردشت را نیز با خود همراه کردند.

تا اینکه دولت، سرلشگر خزاعی را برای تحقیق در این مورد به غرب کشور فرستاد و خزاعی پس از بررسی اوضاع به تهران گزارش کرد که «راجع به تغییر لباس علمای اهل تسنن حکم جهاد را داده و تغییر لباس را کفر می‌دانند؛ معهدا ایلات مرزی قیام کرده به جنگ و اغتشاش پرداخته‌اند و اگر می‌خواهید واقعاً کشور آرام و ملت مرفه باشد از اتحاد شکل و احداث تجدد صرف نظر فرمائید». (همان، ۲۲) ولی چنان پیشنهادهای واقع بینانه‌ای را سیاستگذاران آرمان گرا بر نمی‌تافتند، بنابراین نماینده کرد ساوجبلاغ در مجلس (پس از توییح کلامی از سوی رضاشاه) با تحریک «عشیره ماهش و دهبکری و بیگزاده» (همان، ۲۴) آنان را وادار نمود که با ارسال گزارش به مرکز ادعای خزاعی را تکذیب و بالنتیجه پیشنهاد او را بی اثر سازند و در یک نمایش نخ نما شده دولتی پس از آرامش اوضاع و تسلط نظامیان در اواخر سال ۱۳۰۷، دولت متحد المالی مبنی بر «عفو و تامین مقصرین منگور» (همان، ۲۹) و تهدید متخلفین صادر کرد.

در مذمت تقلید تک بعدی از غرب در این دوره که دولتمردان آن باور راستینی به مدرنیته واقعی با همه مبادی و مبانی آن (مثل خردگرایی، اومانیسیم، لیبرالیسم، آزادی، برابری و...) نداشتند «آن لمتون» یکی از تیزبینانه‌ترین ارزیابی‌ها را به شرح زیر نموده است:

... برای همقدمی دولت ملی ایران با جامعه غرب (تحمل دولت خودکامه) رضاشاه بهایی بود که ایران برای تأخیر در ایجاد رفورم‌های سیاسی و اجتماعی پرداخت. (Avery, 243)

دولت تأخیری رضاشاه همانند دولت‌های تأخیری معاصر در جهان، آرمان‌ها و ایده آل‌های انجام روشنفکران از جمله درباره دگرگون سازی حیات عشایری را باخسونت و ستمگری محقق ساخت.

ب) تغییر نام طوایف و مناطق ایلی و عشیره‌ای

دولت در تداوم برنامه‌های برای ایلات و عشایر در یک کوشش فرهنگ زدایانه دیگر به تغییر نام طایفه و محل اسکان ایلات و عشایر پرداخت. از مطالعه نشریات اصلاح طلب آن دوره چنین برمی‌آید که ایده چنان برنامه‌ای را اندیشه گران نشریه‌هایی مثل ماهنامه آینده در اختیار دولت مدرن گذاشتند. در این نشریه برای مقابله با چالش حیات ایلی و عشیره‌ای و منافع دولت

ملی متمرکز، پیشنهادهایی مانند «اجباری نمودن تعلیمات عمومی، انتقال ایلات بیگانه زبان به محل فارسی زبان ها، تغییر اسامی جغرافیایی غیر فارسی به فارسی» (افشار، ۱۳۰۵: ۵۵۹ - ۵۶۹) ارائه می شد که در سال های آتی برخی از آن راهکارها را در کسوت برنامه ریزی فرهنگی برای ایلات و عشایر از سوی دولت پهلوی به اجرا آورد.

دولت بخشنامه های پی در پی برای تغییر نام های مکان هایی که ایلات و عشایر در آن می زیستند صادر می نمود که در اینجا به ذکر چند نمونه از آن اکتفا می شود.

تغییر نام حسین آباد پشتکوه به ایلام بنا به پیشنهاد حکومت لرستان به امر شاه در سال ۱۳۱۲. (سازمان اسناد ملی اصفهان، سند ش ۲۴۰۰۲۱۱۴۶، سال ۱۳۱۲)

بخشنامه تغییر نام منصور آباد پشتکوه به مهران در سال ۱۳۱۳ ش. (س. ا. م. اصفهان. سند ش ۲۴۰۰۶۱۳۲، ش ۰۱۱۶۰۰۰۹)

بخشنامه تغییر نام محل اسکان ایل کلکو به ده کلکو در سال ۱۳۱۷ (س. ا. م. اصفهان، سند ش ۲۹۷۰۰۴۸۹۷)

بخشنامه تغییر نام خزعل آباد به خسرو آباد در آبادان و خزعلیه به خرم کوشک در اهواز در سال ۱۳۱۷. (س. ا. م. اصفهان سند ش ۲۹۷۰۰۴۸۴۷).

درباره هدف تغییر اسامی طوایف و مناطق ایلی و عشیره ای دست کم دو دلیل را می توان ذکر کرد: با الزام به پذیرش نام های جدید، قدرت دولت به ایلات و عشایر القا می شد و این امر می توانست معیاری برای اطاعت پذیری در صورت قبول و به کار بردن آن اسامی و اطاعت گریزی در صورت امتناع از تغییرات جدید تلقی شود.

دلیل دوم به اجرای اندیشه مدرن سازی و گذشته زدایی از ایلات و عشایر مربوط می شود. یعنی دولت با این اقدام درصدد آن بود که آگاهانه در بخشی از هویت هر فرد ایلی که از راه شناسایی او به نام فلان طایفه و مکان بیلاق و قشلاق او حاصل می شد، تغییر ایجاد کند و فرد ایلی را وادار کند که در مکانی که با نام جدید برای او در نظر گرفته شده است، فارغ از خاطره ها و هویت گذشته خود به سر برد. اگر این نظر درست باشد، به نظر می آید این وسوسه که برای آنکه ماهیت چیزی را تغییر دهید اسم آن را عوض کنید، دست از سر سیاستگذاران دولت پهلوی

در همه حوزه ها از جمله در برنامه ریزی برای ایلات و عشایر برنمی داشت .

سیاست فرهنگ سازی برای ایلات و عشایر

در تداوم تحقق اهداف دولت جهت برنامه ریزی فرهنگی برای ایلات و عشایر و در یک چاره جویی متفاوت از آنچه در بحث پیش ذکر شد، دولت خط مشی دیگری را به مرحله اجرا درآورد که از آن می توان با عنوان سیاست فرهنگ سازی یادکرد و در دو اقدام به شرح زیر قابل توصیف است:

الف. مدرسه سازی برای ایلات و عشایر

سال ها پس از تأسیس مدارس رشدیه در تبریز و تهران به سال ۱۲۷۰ هـ. ق. و پس از تصویب «قانون اجباری بودن تعلیمات ابتدایی برای عموم ایرانیان» در نخستین مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۸ش، دولت پهلوی اول با تأخیر به فکر تأسیس مدرسه برای ایلات و عشایر افتاد. وقتی سخن از سیاست مدرسه سازی برای ایلات و عشایر در دوره رضاشاه به میان می آید، به سه شکل نظام مدرسه ای به شرح زیر مورد نظر است:

الف) مدارس ثابت (در مقطع ابتدایی)

ب) دارالتربیه های شبانه روزی (برای تحصیلات تکمیلی)

ج) مدارس سیار عشایری

به نظر می آید قاعده چنان بود که اگر ایل و عشیره ای که مشمول سیاست آموزش قرار می گرفت، اسکان یافته و مستقر بودند و تعداد کافی محصل داشتند برای آنها مدرسه می ساختند و یا به مدارس دهات مجاور می رفتند؛ اگر تعداد آنها کم بود آنها را به سه دارالتربیه ای که در مراکز استان تشکیل شده بود می فرستادند و اگر هنوز ایل و عشیره مورد نظر دولت، اسکان نیافته بودند، مدارس سیار عشایری در بیلاق و قشلاق دایر می کردند و محصلان عشایری که مقطع ابتدایی را در محل خود به پایان می رساندند، تحت نظر سرپرست در دارالتربیه عشایری تهران به ادامه تحصیل می پرداختند.

به استناد آگاهی های پراکنده موجود در منابع و اسناد، چنین استنباط می توان کرد که آنچه به

نام سیاست مدرسه سازی از آن یاد می شود، بیشتر دلالت بر سیاست اعلامی دولت دارد و اطلاعات ناقص و کمی درباره سیاست اعمالی دولت در این مورد موجود است. در مطبوعات این دوره هم، بیشتر قصد دولت برای مدرسه سازی در فلان یا بهمان منطقه ایلی و عشایری شرح داده شده است و احتمال می رود اشغال ایران و خروج رضاشاه از صحنه قدرت، و وقفه در سیاست عشایری یکی از موانع عملی شدن برنامه های اعلامی دولت بوده باشد.

از نکات قابل تأمل، مشارکت مقامات عالی رتبه نظامی مانند امیراحمدی و رزم آرا در امر مدرسه سازی برای ایلات و عشایر است، برای مثال امیر لشکر جنوب در بهمن ۱۳۰۸ به اداره معارف فارس پیشنهاد ایجاد مدرسه سیار (حبل المتین، ۸ بهمن ۱۳۰۸: ۲۲) برای عشایر قشقایی را می دهد که غلبه اهداف سیاسی بر اهداف فرهنگی از ورای چنان پیشنهادی، کاملاً هویدا است.

ب. روند و اهداف دولت از مدرسه سازی برای ایلات و عشایر

درباره انگیزه های دولت از وارد کردن ایلات و عشایر به دایره نظام آموزشی نوین، به دو دیدگاه متفاوت می توان اشاره کرد. در دیدگاه مثبت اندیشانه یا جانبدارانه از دولت پهلوی به انگیزه ارتقای سطح دانش و تعلیم و تربیت ایلات و عشایر تأکید شده و در دیدگاهی که اساس آن بر بی اعتمادی به عملکرد دولت مطلقه رضاشاهی است، برانگیزه دولت مبنی بر القای ارزش ها و ایدئولوژی دولتی از طریق مدارس، ظاهر فریبی و تربیت نیروی مبلغ و هوادار برای دولت در آن مدارس تأکید شده است. البته در نگاهی دیگر نتایج سیاست ترویج آموزش و پرورش در میان ایلات و عشایر بر انگیزه های آن مرجح دانسته شده است.

در تشریح دیدگاه اول باید گفت: از نامه ای که وزیر معارف به تاریخ ۱۳۰۷/۵/۴ برای هیات وزرا در مورد چگونگی صرف اعتبار برای مدارس شبانه روزی عشایری نوشته است، می توان اهداف گفتاری دولت را از راه اندازی این نهاد آموزشی در این موارد خلاصه کرد:

- ۱- تربیت فرزندان عشایر و پیشرفت مدنی؛
- ۲- اختلاط اولاد عشایر با محصلین شهری و آشنایی نزدیک با افکار و اصول تربیت مدنی؛
- ۳- تقویت عادت شهرنشینی در عشایر و ترک عادت کوچ نشینی (سهرابی، بی تا: ۴۱)

دیدگاه متداولی که در نشریات این دوره تبلیغ می‌شد این بود که نظام آموزشی مدرسه مطمئن‌ترین راه برای ترغیب ایلات و عشایر به زندگی اجتماعی و مدنیت است. آنانکه تا دیروز در وضع پستی به سر می‌برده‌اند و برای ورود به «صحنه حیات مدنی بی حد به تربیت و تعلیم» (حبل المتین، ۲۰ اسفند ۱۳۰۸: ۱۴) نیاز دارند، این مدارس «شور وطن خواهی» را در آنان بیدار و حفظ می‌کند.

در نگاه آرمان‌گرا و جانبدارانه نشریات دولتی این دوره، عشایر کرد ماکو که در گذشته در کوه‌ها زندگی می‌کردند با نشان دادن میل به تحصیل و تلاش برای مدرسه‌سازی در واقع ورود (تدریجی) خود را به «دایره تمدن» (اطلاعات، ۱۴ بهمن ۱۳۰۵: ۱) اعلام کردند.

جریده ناهید تا آن جا پیش رفت که با صراحت هدف از تاسیس مدرسه عشایری (دارالتبلیغ و مدرسه الوار) را که امیر احمدی بنا نهاده بود «تربیت سکنه بدوی» دانست.

علی اصغر حکمت نیز انگیزه دولت از ساخت دارالتربیه‌های عشایری را تربیت نیرو برای جامعه می‌داند که به موجب آن «اطفال ایلات را به جبر و عنف به آنجا ببرند و تربیت نمایند و تحویل جامعه دهند.» (حکمت، ۱۳۵۳: ۱۲۸).

نشریه حبل المتین نیز مدافع این نظر بود که آموزش ایلات و عشایر، یگانه چاره اندیشی برای متمدن ساختن آنان است و در تأیید آن برای مثال به نامه ارسالی از طالبش برای نشریه اشاره کرده که نویسنده نامه پس از ارائه گزارش در باره وضعیت کلی طالبش به اداره معارف توصیه می‌کند که چون «تیره خوشا بروشاندرمنها خیلی از تمدن امروزی عقب افتاده‌اند (بنابراین تعلیم و تربیت آنان) می‌تواند هم از دله دزدی های آنان جلوگیری به عمل آورده وهم در آتیه باعث ترقیات آنان شود.» (حبل المتین، بهمن ۱۳۰۸: ۱۴)

به این قرار، این مطبوعات برای دولت تولید فکر و ایجاد انگیزه می‌کردند که با قصد ترک عاداتهای دیرین ایلات و عشایر و متمدن ساختن آنان اهتمام به آموزش ایلات و عشایر نماید.

اما از خلال نوشته‌های امیر احمدی بر می‌آید که برخلاف سیاست اعلامی در این حوزه، در عمل هدف دولت پهلوی اول از ایجاد دارالتربیه‌های شبانه روزی عشایر به ویژه برای لرها آن بود که هم اطفال ساده لوح تربیت شوند وهم فرزندان، سران ایلات و عشایر که تبعید و یا اعدام

شده بودند، در این مدارس به اسم آموزش به گروگان گرفته شوند؛ تا هم پدرانشان یاغی نشوند و هم زمینه رفت و آمد «خوانین اطراف و اکناف لرستان» (امیر احمدی، ۱۳۷۳: ۲۱۴) به شهر و الگوپذیری از زندگی شهری فراهم گردد.

اما اظهار نظرهای دیگر درباره اهداف مدرسه سازی در جامعه ایلی و عشیره ای ایران حکایت از آن دارد که هر نوع آموزشی در دوره رضا شاه با هدف القای ارزش های طبقه سلطه گر بر طبقات زیر سلطه صورت می گرفته است و هدف رضاشاه را «القای برتری فرهنگی و فنی جامعه مسلط که متضمن فواید مادی موقتی بوده» (نقیب زاده، دولت مطلقه رضاشاه و نظام ایلی، ۱۹۶) دانسته اند. در دولت های مدرن یا نوعی از دولت مدرن مثل دولت پهلوی اول، نظام آموزشی یکی از ارکان ادغام اجتماعی، یکپارچگی فرهنگی، تربیت کادر اجرایی و از همه مهم تر اشاعه ایدئولوژی طبقه حاکمه است. آنتونیو گرامشی و آلتوسر (از مارکسیست های اروپایی) «دستگاه ایدئولوژیک دولت شامل کودکستان ها، مدارس، دانشگاه ها، مطبوعات و به ویژه رادیو تلویزیون را مهمترین رکن سلطه غیر خشونت آمیز طبقه مسلط توصیف می کند.» (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۱۹۴)

در این دوره برای مثال وقتی در جشن سال نو که در سال ۱۳۰۹ رئیس ساخلو سلطان ابراهیم خان تیموریان در اداره قشون بر پا کرد. «شاگردان مدرسه» (بچه بلوچ ها) به خواندن سرودهای ملی مشغول شدند» (حبل المتین، ۱۲ فروردین ۱۳۰۹: ۲۷) و کلمه ملت، وطن و ایران را تکرار کردند، در واقع دولت پهلوی به یکی از اهداف خود از مدرسه سازی در مناطق ایلی و عشیره ای که القای ارزش های دولتی از جمله یکسان سازی ملی بود دست می یافت.

در ادامه نگرش بدبینانه به خط مشی دولتی در این زمینه در پاره ای از نوشته ها انگیزه دولت از این برنامه را رفع تکلیف از دولت و آن رایک ظاهر فریبی دانسته اند، چرا که به نظر اینان دولت عامدانه از ترویج علوم و فنون در بین ایلات و عشایر سرباز زده و «هرگاه یکی دو مدرسه مقدماتی هم موقتاً در موقع ورود موبک همایونی برای گردش یا ملاحظات سیاسی و به زبان ساده تر برای «ظاهر فریبی» و چپاول و اخذ رشوه و پیشکش با بودجه غیر کافی در بین تراکمه و یا عربستان ایران (خوزستان) مفتوح می شود و به اجبار به زبان فارسی تدریس می شود، فایده ای ندارد زیرا که

آن بیچاره عرب و ترکمن و کرد سر از «علوم و دروس» در نیاورده و باید کار یک ماهه را در عرض چند سال طی کند.» (ستاره سرخ، ۱۲۷)

در هر حال پاره‌ای از پژوهشگران برآنند که سیاست مدرسه سازی خیلی دیر به جماعت‌های عشایری راه یافت و آهنگ انتشار آن نیز در همه جا یکسان نبود؛ ولی آن را سیاست کارآمدی دانسته‌اند که بالاخره توانسته یک نیروی تغییر مؤثر و نیرومندی پدید آورد (کیاوند، ۱۳۸۰: ۱۷۲) و حتی از دید روزنامه جبل‌المتین بازده کار مدارس سیار عشایری در این سال‌های مورد بحث راضی‌کننده بوده است. (جبل‌المتین، ۸ بهمن ۱۳۰۸: ۲۱)

ولی برخی این خط مشی را به دلایل زیر سیاست ناموثری می‌دانند.

تعداد انگشت شمار مدارس عشایری، دسترسی عده کمی از جوانان به این مدارس، محدود شدن سقف تحصیلات فرزندان عشایر به خاتمه مقطع ابتدایی، تعطیلی دارالتربیه‌های عشایری در سال‌های پایانی حکومت رضاه شاه. (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۷۴: ۲۲۵)

عدم استقبال ایلات و عشایر از این اقدامات فرهنگی یکی از موارد نارسایی این برنامه است. دلایل عدم استقبال از این مدارس دولتی که یکی از پایه‌های مدرنیزاسیون رضاشاهی بود، به چند موضوع باز می‌گردد:

۱- کارکرد اقتصادی کودک ایلیاتی در اقتصاد خانواده سبب می‌شد ساعاتی که او برای کسب علم صرف می‌کرد، خانواده از کارکرد اقتصادی او (حتی در حد به چرا بردن دام‌ها) بی‌بهره بماند.

۲- بی‌اعتمادی ایلات و عشایر به برنامه‌های دولتی سبب ایجاد نوعی واگرایی ناخودآگاه در این جماعت نسبت به افکار و اعمال دولت می‌شد. آنها تعلیم و تربیت را یک خواست دولتی تلقی می‌کردند که دولت در آن ذینفع است و سودی برای آنها ندارد ولی دولت از آن طریق آنها را می‌تواند تحت فشار و کنترل قرار دهد. در باور لرها بچه به مدرسه فرستادن یا به تعبیر خودشان «بچه مکتبی» یک باج و خراج مالیاتی است که بر آنها تحمیل شده که چاره‌ای جز تحمل آن ندارند. مثال زیر گوشه‌ای از باورداشت ایلات را درباره اجرای این سیاست فرهنگی دولت مطلقه پهلوی آشکار می‌سازد. امیر احمدی می‌گوید «زنی که دو فرزند او را نظامی‌ها به مدرسه برده

بودند گفته بود حال که زور است یکی را شما ببرید به مدرسه و یکی از فرزندانم رابه خودم بدهید» (گفتنی است مبلغ اعتباری که طی این سند ۳۰/۰۰۰ تومان نوشته شده در سال بعد در روزنامه اطلاعات ۳۰/۰۰۰ تومان نوشته شده است) (اطلاعات ۶ آبان ۱۳۰۸: ۳)

۳- در خوش بینانه‌ترین حالت باید گفت ایلات دانش اندوزی و سواد آموزی را در زندگی ساده و مبتنی بر تجربه خود ضروری نمی‌دانستند. برنامه درسی مدارس عشایری نیز جنبه کاربردی نداشت و دانش آموخته شده به آنها در زندگی روزمره به کار آنها نمی‌آمد؛ بر خلاف امروز سواد وسیله‌ای برای یافتن شغل نبود و از این رو در تحرک اجتماعی اثری نداشت. از دیدگاه دیگری فلسفه ایجاد این مدارس گروگان گرفتن خان زادگان بوده و هدف دولت زمینه‌سازی از طریق این مدارس برای تصدی مشاغل مهم اداری کشور به وسیله ایلات و عشایر نبوده است. در واقع در نظام سیاسی و اداری که داشتن مشاغل مهم مستلزم تحصیلات دبستانی و دانشگاهی بود، عملاً ایلات و عشایر از متن تصمیم‌گیری‌ها خارج و به حاشیه رانده شدند.

بهره کلام

از یافته‌های این پژوهش چنین بر می‌آید که دولت پهلوی اول بر پایه باور داشت‌هایی مانند تقویت دولت مرکزی، انسجام ملی و مدرن سازی دولت و ملت در تکمیل برنامه‌های کلان عشایری به چاره‌جویی فرهنگی برای جامعه ایلی و عشیره ای ایران پرداخت، اما خط مشی فرهنگی دولت در قسمت متحدالشکل ساختن لباس ایلات و عشایر و تغییر اسامی طوایف که از آن به سیاست فرهنگ زدایی و برنامه سلبی تعبیر شد، با مقاومت و مخالفت جامعه ایلی و عشیره ای روبه رو شد، ولی در حوزه مدرسه سازی و تعلیم و تربیت ایلات و عشایر که از آن به سیاست فرهنگ سازی و برنامه ایجاد یاری کردیم، اگرچه آن برنامه با بی‌اعتمادی‌های معمول جامعه ایلی و عشیره ای روبه رو شد، و آن را حتی نوعی باج دولتی تلقی کردند، اما با آن مقابله جدی ننمودند.

از تفحص در متن اسناد و مطبوعات و خاطرات آن دوره چنین بر می‌آید که دولت سیاست فرم‌گرایانه‌ای را در این بخش از سیاست عشایری به ظهور رساند و بیش از آن که برای تغییر

اوضاع فرهنگی اقدامی صورت گرفته باشد عمدتاً از بر نامه ها و طرح های دولت برای ایلات و عشایر سخن به میان می آید.

در واقع بین سیاست اعلامی و سیاست اعمالی دولت تفاوت وجود داشت. با وجود این در نهایت سیاست فرهنگ سازی توانست تا حدودی ابعاد و خامت بار سیاست عشایری را تعدیل کند. بدینسان صرف نظر از خشونت که دولت تأخیری پهلوی اول، در اجرای کلیت سیاست عشایری به کار بست، می توان اذعان کرد که نسلی از فرزندان ایل که در آن مدارس محدود و دور از دسترس و فاقد امکانات با سواد شدند کمک قابل توجهی به مستحکم نمودن پیوندهای اجتماعی و ملی بین ایلات و عشایر با جامعه ملی در سال های آتی نمودند و همین امر نقطه قوت برنامه ریزی دولت برای ایلات و عشایر در آن دوره بوده است.

اما از سوی دیگر، سیاست فرهنگ زدایانه دولت و تهدید و تحقیر عناصر هویت ایلی به ویژه مجبور ساختن ایلات و عشایر به ترک کوچرویی و ترک لباس ایلی و عشیره ای در کوتاه مدت تعارض میان دولت و ایلات و عشایر را جدی ساخت و به وقوع شورش های پراکنده اما نسبتاً دنباله دار در مخالفت با دولت رضاشاه انجامید. در میان مدت هم موجب باز گشت خشم آلود و انتقام گیری از حکومت مرکزی در جریان اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و پس از سقوط رضا شاه گردید و در بلند مدت به پیگیری هویت ایلی و عشیره ای در جمع هویت های جامعه متکثر ایران انجامید.

منابع و مأخذ

اسناد

- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۱۰۰۳۶۴۰ به شماره فیش ۰۰۲۰۰۰۰۳.
- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۰۰۰۴۶۸۸، شماره فیش ۰۰۱۳۰۱۳۷.
- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۷۰۳۷۹۴۵، سال ۱۳۰۷.
- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۷۰۲۸۱۱۲، سال ۱۳۰۷.
- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۷۰۲۴۴۹۰، سال ۱۳۰۸.

- سازمان اسناد ملی ایران ، سند شماره ۲۹۷۰۲۶۸۴۰ ، سال ۱۳۱۱.
- سازمان اسناد ملی ایران ، سند شماره ۲۹۱۰۰۹۱۶ ، سال ۱۳۱۲ . شماره فیش ۰۰۰۷۰۰۰۳ .
- سازمان اسناد ملی ایران سند شماره ۲۹۷۰۳۴۴۳۷ ، سال ۱۳۱۳.
- سازمان اسناد ملی ایران سند شماره ۲۹۷۰۳۷۸۸۰ ، سال ۱۳۱۳
- سازمان اسناد ملی ایران ، سند شماره ۲۹۱۰۰۳۴۰۳ ، سال ۱۳۱۶ .
- سازمان اسناد ملی ایران سند شماره ۲۹۱۰۰۲۹۵۵۸ ، سال ۱۳۱۹.
- سازمان اسناد ملی اصفهان ، سند شماره ۲۴۰۰۲۱۴۶۱ ، سال ۱۳۱۲ .
- سازمان اسناد ملی اصفهان ، سند شماره ۲۴۰۰۰۶۱۳۲ ، سال ۱۳۱۳ ، شماره فیش ۱۱۶۰۰۰۹
- سازمان اسناد ملی اصفهان ، سند شماره ۲۹۷۰۰۴۸۹ ، سال ۱۳۱۷ .
- سازمان اسناد ملی اصفهان ، سند شماره ۲۹۷۰۰۴۸۴۷ . سال ۱۳۱۷.

نشریات

- اطلاعات ، از شماره های متعدد این نشریه در مقاله استفاده شده است.
- ایران ، از شماره های متعدد این نشریه در مقاله استفاده شده است.
- باختر ، سال ۱۳۱۴ ، شماره ۴ و ۵
- تعلیم و تربیت ، سال ۱۳۱۴ ، سال پنجم ، شماره ۵ و ۶.
- جبل المتین ، از شماره های متعدد این نشریه در مقاله استفاده شده است.
- دانش اصفهان ، سال اول ۷ آبان ۱۳۰۹ ، شماره ۷ .
- ستاره سرخ ، خرداد و تیر ۱۳۰۸ ، شماره ۳ و ۴.
- ناهید ، از شماره های متعدد این نشریه در مقاله استفاده شده است.

کتاب ها و مقالات

- ارفع ، حسن ، (۱۳۸۲) یک بررسی تاریخی و سیاسی به کوشش و ویرایش محمد رئوف مرادی ، تهران ، آنا.

استارک فریار، (۱۳۴۶) *سفرنامه الموت، لرستان و ایلام*، ترجمه و حواشی علی محمد ساکی، تهران، علمی.

افخمی، ابراهیم، (۱۳۶۸) *قیام ملاخلیل و رد فرمان رضاخان در مخالفت با پوشیدن لباس فرنگی* در سال ۱۳۰۷، تهران، محمدی.

افشار، محمود، (دی ۱۳۰۶) *مسئله ملیت و وحدت ملی ایران، آینده*، ج ۲، شماره ۸ *امان اللهی*، بهاروند سکندر، (۱۳۷۴) *کوچ نشینی در ایران*، (پژوهشی درباره ایلات و عشایر)، تهران، آگاه.

امیراحمدی، احمد، (۱۳۷۳) *خاطرات نخستین سپهبد ایران احمد امیر احمدی*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

ایزدپناه، حمید، (۱۳۷۶) *تاریخ جغرافیای اجتماعی لرستان*، تهران، انجمن آثار و انتشارات معاصر فرهنگی.

بلوشر، وپیرت، (۱۳۶۳) *سفرنامه بلوشر (گردش روزگار در ایران)*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی.

حکمت، علی اصغر، (۱۳۵۳) *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران، وحید. *خشونت و فرهنگ اسناد محرمانه*، کشف حجاب، ۳۲۲-۱۳۱۴، (۱۳۷۱) تهران، سازمان اسناد ملی ایران.

دنسترویل، (۱۳۶۱) *خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبگر جنگل*، ترجمه حسین انصاری با مقدمه تحلیلی علی دهباشی، تهران، فروزان.

دیگار پی یر، (۱۳۸۲) *ایران در قرن بیستم*، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ مهدوی)، تهران: البرز، شیراز.

رزم آرا، حاجعلی، (۱۳۸۲) *خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم آرا*، به کوشش کامبیز رزم آرا و کاوه بیات، تهران، شیراز.

سهرابی، آموزش و پرورش در ایران، بی جا، بی نا، بی تا. (محل نگهداری این کتاب در کتابخانه سازمان امور عشایر تهران است)

- شعبانی، رضا، (۱۳۷۹) *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، ویرایش ۳، تهران، قومس.
- صفایی، ابراهیم، (۱۳۵۴) *رضاشاه کبیر در آئینه خاطرات*، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- صفی نژاد، جواد، (۱۳۷۵) *عشایر مرکزی ایران*، تهران، امیرکبیر.
- صیدائی گل سفیدی، اسکندر، (تابستان ۱۳۶۹) *مبارزات بختیاری ها با رضا خان، نشریه عشایر ذخایر انقلاب*.
- کاظمی، مشفق، (تیر ۱۳۰۲) *ما چه می خواهیم؟ نشریه فرنگستان ریال اردیبهشت*.
- کیاوند، عزیز، (۱۳۸۰) *سیاست، حکومت و عشایر*، ویراستار محمد ابراهیم علوی، تهران، صنم.
- کیهان، مسعود، (۱۳۰۶) *جغرافیای مفصل ایران*، مجله قشون.
- لوگاشوا، بی بی رابعه، (۱۳۵۹) *ترکمن های ایران*، ترجمه سیروس ایزدی و تحویلی، تهران، شباهنک.
- منظورالاجداد، محمدحسین، (۱۳۷۱) *سیاست و لباس، گزیده اسناد*، تهران، سازمان اسناد ملی ایران.
- موسایی، میثم، (تابستان ۱۳۶۷) *مبارزات عشایر در گذر تاریخ*، نشریه عشایر ذخایر انقلاب.
- نقیب زاده، احمد، (۱۳۷۸) *جامعه شناسی ایران*، تهران، دادگستر.
- دولت مطلقه رضاشاه و نظام ایلی، (۱۳۸۱) *تهران*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- واعظ، نفیسه، (۱۳۸۳) *سیاست مدرن سازی زنان در دوره پهلوی اول*، ویژه نامه سمینار بین المللی زن در تاریخ معاصر، زنجان.

Avery Piter, The cambridge History of iran, volum 7, cambrige university press 1981.